

خاطرات دوران کودکی

(۲)

قصر مادرم

نوشته: مارسل پانیول

ترجمه: داود نوابی

سرشناسنامه: پانیول، مارسل ۱۸۹۵، ۱۹۷۴ م. Pagnal.Marcel
عنوان و پدیدآوران: قصر مادرم / نوشته مارسل پانیول. ترجمه داود نوابی
مشخصات نشر: کرمان: خدمات فرهنگی کرمان، ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری: ۱۸۹ صفحه

فروست: (خاطرات دوران کودکی، کتاب دوم)
شماره استاندارد بین...: ۸-۹۱-۵۷۱۶-۹۶۴
ویژگیها: (ج ۲)

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا
یادداشت: عنوان اصلی Le chateau de ma mere
یادداشت: چاپ قبلی، ماهی ۱۳۸۲ با ترجمه هوشنگ فرخجسته
موضوع: پانیول مارسل، ۱۸۹۵-۱۹۷۴ م. Pagnal.Marcel - دوران کودکی و جوانی
موضوع: نویسندگان فرانسوی - قرن ۲۰ میلادی - سرگذشتنامه
شناسنامه افزوده: نوابی، داود، ۱۳۱۳ - مترجم

فروست (شناسنامه افزوده): فروست
رده بندی کنگره: PQ ۲۶۰۸

نشانه اثر: ۱۳۸۵ ج. ۲۲ خ ۹ الف /

رده بندی دیویی: ۸۴۲/۹۱۳

شماره کتابخانه ملی: ۱۷۴۴۳-۸۵ م

انتشارات خدمات فرهنگی کرمان

قصر مادرم

نویسنده: مارسل پانیول

ترجمه: داود نوابی

چاپ اول: ۱۳۸۵

لیتوگرافی: طیف نگار

چاپخانه: طیف نگار

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۸-۹۱-۵۷۱۶-۹۶۴

ISBN: 964-5716-91-8

کرمان: خیابان شریعتی، طبقه فوقانی کتابفروشی فرهنگ

تلفن: ۰۳۴۱-۲۲۲۴۶۰۸

پیشگفتار

اگر مختصر کارهای ساده و ناچیزی را که در این زمینه انجام داده‌ام به حساب نیاید، این نخستین باری است که به نثر روی می‌آورم. در حقیقت سه نوع مختلف ادبی وجود دارد: شعر که خوانده می‌شود، تئاتر که روایت می‌شود و نثر که آن را می‌نویسند.

چیزی که مرا به وحشت می‌اندازد ایداً انتخاب کلمات یا ساختار جمله نیست، حتی ظرافت و نکته‌سنجی گرامری نیست، اینها چیزهائی است که می‌تواند در خدمت همگان قرار گیرد: خطرناک، وضع و موقعیت نویسنده است و خطرناکتر از آن موقعیت خاطره نگار.

از خود سخن گفتن دشوار است. چرا که هر بدی که نویسنده درباره خود بنویسد ما آن را با طیب خاطر باور می‌کنیم ولی هر خوبی را به شرط دلایل موجود می‌پذیریم و تأسف می‌خوریم که چرا این فرصت را برای دیگران نگذاشته است.

در این خاطرات من از خود نه خوب خواهم گفت و نه بد. در آن از کودکی سخن می‌گویم که دیگر نیستم، این شخصیت کوچکی که شناختم و بسان گنجشکانی که بدون برجا گذاشتن اسکلت ناپدید می‌شوند و از میان می‌روند، در طول زمان محو شد. تازه او موضوع این کتاب نیست. بلکه تنها شاهد پیشامدهای بسیار کوچک است.

با اینهمه من هستم که حکایت او را می‌نگارم و نزدیک شصت سالگی
تغییر حرفه‌دادن واقعاً از بی‌احتیاطی است.

زبان تئاتر ضمن خارج‌شدن از دهان یک هنرپیشه به صدا درمی‌آید، لذا
باید فی‌البداهه به نظر برسد و جواب مناسب باید فوراً داده شود.

اگر بگذرد، از دست رفته‌است، از سوی دیگر این زبان نمی‌تواند نمونه
یک سبک ادبی باشد. این زبان یک نویسنده نیست زبان یک شخصیت است.

سبک یک نمایشنامه‌نویس در انتخاب شخصیت‌هاست در احساساتی
است که به ایشان منتقل می‌کند و در نحوه عملکرد.

در مورد موقعیت شخصی نمایشنامه‌نویس می‌توان گفت که این
موقعیت باید حاکی از فروتنی باشد. یعنی ساکت بماند! به محض اینکه بخواهد
صدای خودش را به گوش برساند حرکت نمایشی تنزل می‌کند: پس لازم است
که از پشت صحنه نمایش بیرون نیاید؛ ما به عقایدش چکار داریم، اگر می‌خواهد
خودش آنها را تنظیم کند. هنرپیشه‌هایش به جای او با ما سخن می‌گویند آنها
هیجانان و عقایدش را ضمن اینکه به ما می‌قبولانند که این هیجانان و عقاید
خود ماست، برای ما بازگو می‌کنند.

دیگر رمو^۱ نیست که حرف می‌زند. من هستم. تنها با شیوه نوشتنم به
طور کامل نقاب از چهره برخواهم گرفت و اگر رو راست نباشم - یعنی اگر شرم و
آزرمی را به خود راه بدهم - وقتم را بیهوده به از بین بردن صفحات کاغذ تلف
کرده‌ام. موقعیت نویسنده بدون شک از این دشوارتر است.

پس لازم است که از پشت صحنه به درآیم و در مقابل خواننده‌ای که
دو یاسه ساعت چشم در چشم من می‌دوزد بنشینم. این همان فکر اضطراب‌آوری
است که مدتها مرا از پای درآورده است. با اینهمه آن روی سؤال را امتحان
کردم.

Raimu هنرپیشه معروف فرانسوی که در چند فیلم باتیول ایفای نقش اصلی را بر عهده داشت.

تماشاچی تئاتر پیراهن یقه بسته و کراوات دارد و لباس بی‌نامی که انگلیسیها به ما تحمیل کرده‌اند، او در خانه خودش نیست و برای اینکه پیش من بیاید بهای گزافی را پرداخته. بالاخره، تنها نیست و کناریهایش را نگاه می‌کند که به او می‌نگرند.

بدین جهت است که نه تنها نقشی که هنرپیشه‌های من بازی می‌کنند برایش جالب است، بلکه به نقش خودش هم توجه دارد و نقش شخصیت تماشاچی هوشمند و متشخص را نیز برعهده دارد.

همواره خودش را نشان می‌دهد و ابراز عقیده می‌کند. غالباً می‌خندد یا کف می‌زند و نویسنده پشت صحنه به طرز مطبوعی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. ولی گاهی اوقات هم سرفه می‌کند، فین می‌کند، زمزمه می‌کند سوت می‌کشد و سالن تئاتر را ترک می‌کند. آن وقت دیگر نویسنده جرئت ندارد به کسی نگاه کند و حیرت‌زده، همواره به توضیحات دوستانش که همیشه هوشمندانه است گوش می‌دهد و دیگر برای خوردن شام به رستوران نمی‌رود.

خواننده - منظورم خواننده درست و حسابی است - تقریباً همیشه یک دوست به شمار می‌آید. او رفته کتابی را انتخاب کرده و آن را به بغل گرفته و به خانه‌اش دعوت کرده.

حالا می‌رود که آن را در سکوت بخواند در حالی که گوشه‌ای از خانه را که دوست می‌دارد انتخاب کرده، و در اطرافش دکوری آشنا قرار دارد.

او کتاب را تنها می‌خواند و دوست ندارد که کسی از بالای شانه‌اش کتاب را همراه او بخواند. یقیناً پیژامه یا رب دوشامبر به تن دارد. پپش را به دست گرفته و ایمانش کامل است.

این بدان معنا نیست که کتاب را دوست خواهد داشت شاید وقتی که به صفحه سی برسد، شانه را بالا بیاندازد، شاید هم با بد اخلاقی بگوید: «نمی‌دانم چرا این اراجیف را چاپ می‌کنند!»

ولی نویسنده آنجا نخواهد بود و از این چیزها هرگز باخبر نخواهد شد. افراد خانواده و تنی چند از دوستان باوفا جلو چشمانش حجاب ستایش آمیزی می- کشند که شدت «شکست» را تعادل می-بخشد.

بالاخره، موفقیت یک کار نمایشی به طور روشن با ارقام عایدیها قابل سنجش است. - ارقامی که هرشب حسابدار، حضور جماعت را با آن کنترل می- کند - همین طور با تعداد نمایشها، جشن «صدمین» را در «سی امین» گرفتن کاملاً بیهوده می-نماید. درحالیکه یک نویسنده شریک جرم می-تواند یک فاجعه افسانه‌ای را با چاپ «پانزده هزارمین» روی جلد سومین و آخرین بیاراید.

به این ترتیب هرچند که موفقیت یک کتاب به اندازه موفقیت یک نمایشنامه اهمیت دارد، سختی و پیرحمی «شکست» پشت صحنه کمتر است.

این ملاحظات که چندان افتخارآمیز هم نیست ولی دلگرم کننده است مرا بر آن داشت که این کتاب را چاپ کنم، کتابی که در کل ادعای چندان‌اندازی ندارد، و تنها گواهی است بر دورانی از میان رفته و تصنیفی است مربوط به عشق والدین که شاید امروز چیز بسیار تازه‌ای به نظر آید.